

دیدار کیانوری با آیت الله خسروشاهی

دو خبر مهم و باورنکردنی کودتای
نورژه و تاریخ حمله عراق به ایران
را کیانوری به من داد تا به امام بدهم

در خلال شماره های اخیر یادمانده ها - گفتگو با علی خدائی سردبیر راه توده- اغلب اشاره به مصاحبه ای می شود که آیت الله خسروشاهی، نماینده آقای خمینی در وزارت ارشاد می شود که مدتی پیش در نشریه "چشم انداز" که بنیانگذار آن آقای "میثمی" است می شود. این مصاحبه را، راه توده در شماره ۱۹۶ عینا و بصورت "پ.د.اف" منتشر کرد، اما ظاهراً یافتن نکاتی که در خلال یادمانده ها به آن اشاره می شود و مربوط به حزب توده ایران است، در لابلای این مصاحبه آسان نیست و به همین دلیل بارها در پیام های مختلف از ما سراغ این مصاحبه را گرفته اند.

در هفته ای که گذشت، به همت یکی از همکاران راه توده، آن بخش از مصاحبه آقای خسروشاهی که مربوط به رابطه دفتر آقای خمینی با حزب توده ایران از طریق ایشان است را استخراج کرده و بصورت "وورد" برای انتشار ارسال داشته است. ضمن سپاس از این اقدام بموقع، این بخش را مستقل از آن مصاحبه منتشر می کنیم و یاد آور نیز می شویم که مشروح این مصاحبه را می توانید در شماره ۱۹۶ راه توده مطالعه کنید. آنچه که ما در ادامه منتشر می کنیم، صرفاً آن بخش هائی است که در آن ها اشاره به ملاقات های کیانوری و رابطه با حزب توده ایران مربوط است.

برای یادآور نیز متذکر می شویم که آقای خسروشاهی پس از کنار رفتن از وزارت ارشاد، چند سال سفیر جمهوری اسلامی در واتیکان و سپس مصر بود و اکنون در حوزه های مذهبی تدریس می کند.

بخش مربوط به حزب توده ایران

در مصاحبه آیت الله خسروشاهی، برگرفته از نشریه "چشم انداز"

● اشاره کردید به دریافت گزارش های امنیتی از حزب توده، می توانید بگویید چه نوع گزارش هایی به شما می دادند و شما آنها را چه می کردید؟

●● گزارش ها عمدتاً درباره فعالیت های ضدانقلاب و توطئه های آنها بود و من آنها را به توصیه مرحوم شهید قدوسی، دادستان انقلاب تحویل می گرفتم و به ایشان می دادم. دو سه بار هم خود آقای نورالدین کیانوری - به نام حاجی بازاری! هم کاروان من در سفر حج- از منشی وقت گرفته بود که با عصا و کلاه شاپو و شال گردن به دفتر من در وزارت ارشاد آمد. منشی و افراد دفتر من، او را «حاج آقا» خطاب و تلقی کردند، ولی من دیدم این آقای کیانوری است و البته به دوستانی مانند آقای "مهدی ممکن" (اکنون در فرانسه مهاجر است و متأسفانه درباره این واقعیات سکوت می کند- راه توده) معاون مطبوعاتی وزارت ارشاد آن را گفتم.

گزارش اول درباره تاریخ حمله عراق به ایران بود که می گفتم، «دوستان ما در حزب شیوعی عراق (حزب کمونیست عراق)، این اطلاعات را در اختیار حزب ما قرار داده اند و او وظیفه خود دانسته که فوری بیاید و خبر را توسط من به مقامات اطلاع دهد. من به ایشان گفتم، آقای کیانوری واقعاً شما باور دارید که عراق بتواند به ایران حمله کند و دوستان شما

اشتباه نمی‌کنند؟ آقای کیانوری با قاطعیت گفت: «نه، هرگز! این حمله قطعی و حتمی است و دوستان ما «موثق» هستند.» من از این اعلام قاطعیت فهمیدم که «اتحاد جماهیر شوروی» - حزب مادر- این اطلاعات را به حزب داده است، البته آنها اسلحه هم به صدام می‌دادند و سیم خاردار را به‌عنوان سلاح جنگی به ما فروختند، ولی خبر حمله را با واسطه اطلاع دادند.

يكبار هم در جریان کودتای نوژه باز خود آقای کیانوری به دفتر من آمد و گزارش و تاریخ و محل اجتماع در پارك لاله، بمباران جماران و... را به من داد. من باز باور نکردم، ولی او اصرار داشت که جدی و حتمی است و افزود: «بانویی که قرار است اعلامیه پیروزی کودتا را بخواند، عضو حزب ماست، گزارش‌ها از اوست و این اطلاعات کاملاً دقیق است.» من بلافاصله به‌جای دفتر آقای قدوسی، این بار به سوی بیت امام رفتم و کپی گزارش را به احمد آقا دادم که او هم نخست باور نکرد، مرحوم آقای اشراقی هم که اتفاقاً در بیرونی حضور داشت، با لحن تندى به من گفت: «شما هم هر مزخرفی را که اینها می‌گویند، باور می‌کنید.» من هم به علت ناراحتی از لحن ایشان با تندى خاص خود گفتم: «جناب اشراقی! من اطلاعی که به دستم رسیده، به احمد آقا دادم، در درستی و اشتباه آن نظری ندارم. اینها می‌گویند که قطعی است و محل و تاریخ را هم نوشته‌اند. ان‌شاءالله که دروغ باشد.» سپس که کودتا کشف و سرکوب شد، آقای اشراقی به وزارت ارشاد و به دفتر وزیر آمد و با من هم ملاقات کرد و رسماً از من به خاطر عصبانیتی که ابراز کرده بود، عذرخواهی نمود. من هم به دل نگرفتم، چون بالاخره وظیفه ملی - اسلامی خود را به موقع انجام داده بودم.

● معروف است که کودتای نوژه را یکی از خلبان‌ها شبانه به آیت‌الله خامنه‌ای اطلاع داده است.

●● البته این امر صحت دارد، ولی خبررسانی حزب‌توده هم درست است و درواقع مانع‌الجمع نیست و حتی بنی‌صدر هم در يك سخنرانی رسمی اعلام کرد که يك سازمان سیاسی این گزارش را داده است، ولی نامی از حزب توده نبرد. به هر حال آن خلبان عضو حزب‌توده که نبوده، بلکه خواسته به وظیفه شرعی و ملی خود عمل کند و شبانه خبر را به آیت‌الله خامنه‌ای رسانده است.

● کار شما که فرهنگی بود، چطور در مسائلی مانند این دخالت می‌کردید؟
●● من دخالت نمی‌کردم، ولی به وظیفه‌ام در آن شرایط حاد و بحرانی عمل کردم. اینها اطلاعات دست اولی داشتند که می‌خواستند به مسئولان برسد. به افراد دفتر ریاست‌جمهوری وقت و یا اعضای امنیتی دولت اطمینان نداشتند. از این‌رو با توجه به دلیل آشنایی بعد از همان مسئله مجوز مطبوعات حزبی سراغ من آمدند و من هم پس از کسب اجازه از بیت و مشورت با مرحوم قدوسی، پذیرفتم که گزارش‌ها را به آقایان برسانم و بیشتر از این دخالتی نداشتم، چون آنها می‌گفتند ما دسترسی مستقیم به این آقایان نداریم و فرد مطمئنی هم که در ارتباط با مقامات باشد نمی‌شناسیم یا دسترسی به آنها نداریم. البته يكبار آقای که نام مستعار «ابو عبدالله» را داشت، از سوی آقای کیانوری آمد و گفت، شخصی به نام کشمیری در دفتر نخست‌وزیری اعتراض کرده که چرا نسخه‌ای از این گزارش‌های امنیتی را به فلانی می‌دهید، او که مسئول این امور نیست. من هم گفتم که خوب راست می‌گوید، چرا فقط از طریق آنها به مسئولان نمی‌رسانید؟ گفت، آقای کیانوری معتقد است او برای سازمان خاصی کار می‌کند و نمی‌خواهد اطلاعات دست اول به دیگران برسد تا در مواردی که گروه یا سازمان او صلاح نمی‌داند، اقدامی به عمل نیاید. در واقع اخبار و گزارش‌ها را کنترل کند و هر کجا که سازمان او مایل باشد، به مسئولان برساند. این امر ادامه یافت تا آن که

«کشمیری»، طبق گفته «ابوعبدالله» به حزب اخطار کرده بود که یا این اطلاعات را به فلانی ندهید و یا اگر به او دادید، دفتر امنیت ملی دولت قبول نخواهد کرد. البته من اصرار داشتم که حتماً این کار را نکنند و تنها به دفتر دولت بدهند، ولی حزبی‌ها اصرار داشتند که توسط من و فوری به اطلاع دفتر امام و یا دادستانی (آقای قدوسی) برسد و حتی گزارش‌ها را به آنها ندادند. پس از مدتی، «ابوعبدالله» زنگ زد و گفت، خوب الحمدلله، مسئله آقای کشمیری هم که حل شد. گفتیم: کدام مسئله؟ گفت: ما اطلاعات را دو هفته به آقای کشمیری ندادیم و او دیروز زنگ زد که با آقای خسروشاهی صحبت کردم و به توافق رسیدیم که هم به او بدهید و هم به ما، ولی قرار شد ایشان بدون اطلاع ما اقدامی نکنند. گفتیم، اصولاً چنین فردی به من تلفن نکرده و من با او تماس نداشته‌ام، حتی نام او را هم از شما شنیدیم و او را نمی‌شناسم و البته هرگز به ایشان هم مربوط نخواهد بود که من چه می‌کنم تا مثلاً بدون هماهنگی با وی اقدامی نکنم. اگر باز هم صلاح نمی‌دانید، به دفتر ما نفرستید. او گفت، خیر ما اگر قرار باشد، به دفتر آنها نمی‌فرستیم، چون اطمینان داریم آنچه به دست شما می‌رسد به مسئولان می‌رسد. به‌رحال پس از انفجار دفتر نخست‌وزیری و شهادت برادران عزیز، رجایی و باهنر و... معلوم شد که پیش‌بینی آقای کیانوری درست بوده و کشمیری برای سازمان کار می‌کرده و در این مورد هم می‌خواست اخبار و اطلاعات تنها در اختیار سازمان باشد تا با صلاحدید سازمان اقدام شود.

● همان وقت در مورد کشمیری تحقیق بیشتری به عمل نیامد؟

●● این قبیل امور از وظایف من نبود. من مطلقاً دخالتی در این قبیل امور نداشتم، ولی در مورد کشمیری نظر حزب‌توده را به شهید قدوسی گفتم و ایشان هم با خنده گفت، آقای خسروشاهی ما چند نفر آدم دقیق و متدین هم که داریم، اینها به راه‌های مختلف آنها را در معرض اتهام، سوءظن و تخریب قرار می‌دهند. این بنده خدا پیشنهاد نخست‌وزیری است... من چون شناختی نداشتم، دیگر حرفی نزد. در همان جلسه به شهید قدوسی گفتم، جوانی که از حراست دادستانی شماست، وقتی من می‌آیم، ماشین مرا تفتیش می‌کند و بعد می‌خواهد کیف مرا بازبینی کند که من نمی‌گذارم. اگر این‌طور باشد، من دیگر اینجا نخواهم آمد، اگر گزارشی رسید شما کسی را بفرستید آن را بگیرد.

آقای قدوسی با خط خود نوشت که من هر وقت به دادستانی مراجعه کردم بدون هیچ‌گونه تفتیش و بازرسی می‌توانم با ایشان ملاقات کنم (من هنوز این حکم صادره با مهر دادستانی را دارم) پس از مدتی همین فرد که کیف مرا می‌خواست بازرسی کند، دفتر آقای قدوسی را منفجر کرد که به شهادت ایشان انجامید.

● ارتباط شما با حزب تا چه وقتی ادامه داشت؟

●● این ارتباط يك سويه البته تا مسافرت من به واتیکان - به‌عنوان سفیر - ادامه داشت و سپس طبق تصویب دوستان در دادستانی، فردی با معرفی آنها - و معرفی من به حزب - گزارش‌ها را دریافت می‌کرد؛ گویا این امر تا مسئله تعقیب و دستگیری اعضای حزب ادامه داشته است.

● در این ارتباط نکته‌های جالبی به نظر شما نرسید؟

●● چرا نکته‌های زیادی کشف شد که به یکی دو تا از آنها اشاره می‌کنم: يك بار که آقای کیانوری (حاج‌آقا!) به دفتر من آمد، به بچه‌های ارشاد گفتم که حاج‌آقا! را تعقیب کنند و ببینند چه می‌کند و کجا می‌رود، تا از چگونگی حرکت آقایان آگاه شویم. دو نفر از بچه‌ها رفتند و

پس از یکی دو ساعت آمدند و گفتند که حاج‌آقا! با ماشین شخصی پیکان از جلوی وزارت ارشاد تا خیابان شهید مطهری رفت. آنجا در کوچه‌ای پیاده و سوار يك تاکسی - که آماده بود - شد و پس از چند خیابان با يك بی.ام.و که منتظر حاج‌آقا! بود رفت و وارد خیابان دکتر شریعتی شد. از آنجا با سرعت به طرف شمیران رفت و ما او را در وسط راه گم کردیم. البته این مراقبت و احتیاطکاری آقایان را نشان می‌داد که با وجود همه نوع آزادی فعالیت در نظام اسلامی، احتیاطات و مخفی‌کاری‌های حزبی را از دست نمی‌دادند.

نکته دوم و جالب دیگر این بود که پس از کشف کودتای نوژه و دستگیری افراد کودتاجی، دادستانی انقلاب، شهید قدوسی به من زنگ زد و گفت، شما از این دوستان (کیانوری) بخواهید آن خانمی که عضو حزب بوده و قرار بوده اعلامیه پیروزی کودتا را بخواند را، چند روزی برای تکمیل تحقیقات به دادستانی بفرستد. به آقای کیانوری زنگ زدم و درخواست دادستانی را گفتم. آقای کیانوری گفت، او عضو حزب است و طبق دستور حزب عمل کرده و هر اطلاعاتی که داشته در اختیار حزب قرار داده و ما آنچه لازم بوده بطور مکتوب در اختیار گذاشته‌ایم.

در دیداری دوباره آقای قدوسی اصرار کرد که به این امر اقدام شود و من تماس گرفتم، گفتند، خوب ما ممکن است تحویل دهیم، ولی آقایان او را بعنوان یکی از عوامل کودتا محاکمه کنند و به حزب پس ندهند و این برخلاف اصول حزبی است.

بار سوم که باز اصرار آقای قدوسی را ابلاغ کردم، کیانوری گفت، آقای خسروشاهی! آن خانم اکنون در آلمان - که سابقه اقامت در آنجا را دارد - به سر می‌برد و قصد مراجعت به ایران را هم ندارد. بدین ترتیب او را تحویل ندادند.

نکته دیگری که باز جالب توجه بود این بود که وقتی مسئله کسالت شدید امام شایع شد، آقای عمویی و یا آقای ابو عبدالله - که عضو حزب و برادر یکی از محققان کنونی دایره‌المعارف بزرگ اسلامی بود - تلفن کرده و می‌خواستند از حال امام باخبر شوند و من با این که آن روزها حال امام زیاد مساعد نبود، گفتم ایشان هیچ عارضه‌ای ندارند و من صبح پیش از اداره، خدمتشان رسیدم. عجیب آن‌که یکی از اعضای دفتر امام، پس از نقل این داستان، به من گفت، اتفاقاً صبح امروز ناخدا افضلی آمد و گفت حتماً می‌خواهد امام را ببیند، گفتیم وقت قبلی ندارید و امکان ملاقات وجود ندارد. او گفت من نمی‌خواهم خدمت امام برسم. صبح هر چه کردم که به سر کار و به ستاد فرماندهی نیرو بروم (او فرمانده نیروی دریایی جمهوری اسلامی شده بود) نتوانستم بروم و قلبم آرام نیست. تنها می‌خواهم امام را از پشت شیشه - در اتاقی که می‌نشستند - ببینم و بروم و ما هم او را به حیاط کوچک پشت حسینیه بردیم و او امام را از دور و از پشت شیشه دید و گفت، الحمدلله اکنون قلبم آرام گرفت و سپس به سرعت برگشت.

به‌ظاهر در همان روز بود که حزب از من جویای احوال امام شده بود. اینها می‌خواستند خبر اول را به «حزب مادر» اطلاع دهند.

ظاهراً از موضوع سازمان مجاهدین خارج شدیم و به حزب‌توده پرداختیم. به نظر من درباره حزب‌توده و نقش آن و حقه‌بازی ناخدا افضلی در ایتالیا، که ظهر با همراهان، میهمان سفارت ما بود و تا نماز نخواند، ناهار نخورد و گفت: اول نماز، بعد ناهار و از همان سفر (بازگشت از لیبی از طریق رم) که به ایران رسید، در فرودگاه دستگیر و به دادگاه اعزام شد و مسائل دیگر صرف‌نظر کنیم، چون به هر حال در این زمینه و مسائل دیگر آن دوران، گفت‌وگوی مستقلی باید داشته باشیم.

● شما سابقه آشنایی هم با حزب‌توده داشتید؟

●● خیر، من پیش از انقلاب تنها رادیو «بیک ایران» آنها را گوش می‌کردم و گاهی نشریاتشان را می‌خواندم و مطلقاً ارتباط دیگری نداشتم، البته با آقایان خاوری و حکمت‌جو، دو عضو معروف زندانی حزب‌توده، پیش از پیروزی انقلاب، در زندان قزل‌قلعه در حد احوالپرسی و دیدار معمولی دو زندانی آشنایی داشتم. به ظاهر شما نیز به شك افتادید و پرسش‌های بازجوی زندان اوین را مطرح می‌کنید که در بازجویی از آقای عمویی، خواستار توضیح درباره سوابق روابط من با حزب‌توده شده بود و پس از آگاه‌شدن مرحوم آقای لاجوردی و توبیخ شفاهی بازجو و عذرخواهی از من، ماجرا پایان یافت. به‌هرحال در عالم سیاست تماس با احزاب سیاسی امری طبیعی است و حتی مهمترین کار در امر دیپلماسی، کار با مخالفان است، وگرنه نشستن و چای‌خوردن با دوستان که «سیاست» نیست. به گفته ما طلبه‌ها «گعده» است.

راه توده ۲۰۶ ۲۰۰۸، ۱۲، ۱۵